



فلسفه تحلیلی تاریخ

مبانی فلسفی دانش تاریخی

دکتر سعید موسوی سیانی



پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

پاییز ۱۳۹۸

موسوی سیانی، سعید، ۱۳۶۹-
فلسفه تحلیلی تاریخ: مبانی فلسفی دانش تاریخی / سعید موسوی سیانی. — قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۸.
هشت، ۲۹۲ ص. — (پژوهشگاه حوزه و دانشگاه؛ ۵۰۸: تاریخ اسلام؛ ۱۱۶)
بها: ۳۶۰۰۰ ریال
فهرست نویسی براساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه. ص. [۲۶۳] - ۲۷۳؛ همچنین به صورت زیرنویس.
نمایه.
۱. تاریخ نویسی -- فلسفه. ۲. Historiography -- Philosophy. ۳. تاریخ -- فلسفه. ۴. History -- Philosophy.
الف. پژوهشگاه حوزه و دانشگاه. ب. عنوان.
D۱۶/۸
شماره کتابشناسی ملی
۹۰۱
۵۷۵۰۹۰۶



فلسفه تحلیلی تاریخ: مبانی فلسفی دانش تاریخی

مؤلف: دکتر سعید موسوی سیانی

ناشر: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

صفحه آرای: اعتصام

چاپ اول: پاییز ۱۳۹۸

تعداد: ۳۰۰ نسخه

لیتوگرافی: سعیدی

چاپ: قم-سبحان

قیمت: ۳۶۰۰۰ تومان

کلیه حقوق برای پژوهشگاه حوزه و دانشگاه محفوظ و نقل مطالب با ذکر مأخذ بلامانع است.

قم: ابتدای شهرک پردیسان، بلوار دانشگاه، نبش میدان علوم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، تلفن: ۰۲۵-۳۲۱۱۱۱۰۰

(انتشارات ۳۲۱۱۱۳۰۰) نامبر: ۳۲۸۰۳۰۹۰، ص. پ. ۳۱۵۱-۳۷۱۸۵

تهران: خ انقلاب، بین وصال و قدس، کوی اُسکو، پلاک ۴، تلفن: ۶۶۴۰۲۶۰۰

www.rihu.ac.ir

info@rihu.ac.ir

مرکز پخش: قم، خیابان معلم، مجتمع ناشران، طبقه همکف، پلاک ۲۷، تلفن: ۰۲۵-۳۷۸۴۲۶۳۵-۶

سخن پژوهشگاه

پژوهش در علوم انسانی به منظور شناخت، برنامه‌ریزی و ضبط و هدایت پدیده‌های انسانی در راستای سعادت واقعی بشر ضرورتی انکارناپذیر است و استفاده از عقل و آموزه‌های وحیانی در کنار داده‌های تجربی و در نظرگرفتن واقعیت‌های عینی، فرهنگ و ارزش‌های اصیل جوامع شرط اساسی پویایی، واقع‌نمایی و کارآیی این‌گونه پژوهش‌ها در هر جامعه است.

پژوهش کارآمد در جامعه ایران اسلامی در گرو شناخت واقعیت‌های جامعه از یک‌سو و اسلام به عنوان متقن‌ترین آموزه‌های وحیانی و اساسی‌ترین مؤلفه فرهنگ ایرانی از سوی دیگر است؛ از این‌رو، آگاهی دقیق و عمیق از معارف اسلامی و بهره‌گیری از آن در پژوهش، بازنگری و بومی‌سازی مبانی و مسائل علوم انسانی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است.

توجه به این حقیقت راهبردی از سوی امام خمینی (ره) بنیانگذار جمهوری اسلامی، زمینه شکل‌گیری «دفتر همکاری حوزه و دانشگاه» را در سال ۱۳۶۱ فراهم کرد و با راهنمایی و عنایت ایشان و همت استادان حوزه و دانشگاه، این نهاد علمی شکل گرفت. تجربه موفق این نهاد، زمینه را برای گسترش فعالیت‌های آن فراهم آورد و با تصویب شورای گسترش آموزش عالی در سال ۱۳۷۷ «پژوهشکده حوزه و دانشگاه» تأسیس شد و در سال ۱۳۸۲ به «مؤسسه پژوهشی حوزه و دانشگاه» و در سال ۱۳۸۳ به «پژوهشگاه حوزه و دانشگاه» ارتقا یافت.

پژوهشگاه حوزه و دانشگاه تاکنون در ایفای رسالت سنگین خود خدمات فراوانی به جامعه علمی ارائه نموده است که از آن جمله می‌توان به تهیه، تألیف، ترجمه و انتشار بیش از ۵۰۰ عنوان کتاب و شش نشریه علمی اشاره کرد.

این کتاب به عنوان منبع اصلی درس فلسفه تاریخ برای دانشجویان رشته‌های تاریخ اسلام، تاریخ ایران اسلامی، تاریخ ایران باستان، تاریخ تشیع در مقطع کارشناسی ارشد فراهم آمده است که البته دیگر علاقه‌مندان به این زمینه تحقیقی نیز می‌توانند از آن بهره‌مند شوند.

از استادان و صاحب‌نظران ارجمند تقاضا می‌شود با همکاری، راهنمایی و پیشنهادهای اصلاحی خود، این پژوهشگاه را در جهت اصلاح کتاب حاضر و تدوین دیگر آثار مورد نیاز جامعه دانشگاهی یاری دهند.

در پایان پژوهشگاه لازم می‌داند از تلاش‌های مؤلف محترم اثر، دکتر سعید موسوی سیانی و نیز از ناظران محترم آقایان دکتر جواد مرشدلو و دکتر زهیر صیامیان گرجی سپاسگزاری کند.

فهرست مطالب

مقدمه.....	۱
------------	---

بخش یکم: مسئله شناخت تاریخی

مقدمه.....	۷
------------	---

فصل اول: تحلیل فلسفی مسئله شناخت تاریخی.....

چالش‌های شکاکانه در مورد دانش تاریخی.....	۱۱
چالش‌های هستی‌شناسانه.....	۱۳
چالش‌های معرفت‌شناسانه.....	۱۴
چالش‌های روش‌شناسانه.....	۲۰
چالش‌های روش‌شناسانه.....	۲۶

فصل دوم: تاریخ مسئله شناخت تاریخی.....

صورت‌بندی مسئله شناخت تاریخی در یونان باستان.....	۳۵
صورت‌بندی مسئله شناخت تاریخی در عصر خرد علمی.....	۳۷
صورت‌بندی مسئله شناخت تاریخی در عصر رمانتیسم.....	۴۰
صورت‌بندی مسئله شناخت تاریخی در وضعیت پست‌مدرنیته.....	۴۵
صورت‌بندی مسئله شناخت تاریخی در وضعیت پست‌مدرنیته.....	۴۹

فصل سوم: پاسخ‌های فیلسوفان به مسئله شناخت تاریخی.....

ارسطو.....	۵۳
رنه دکارت.....	۵۵
جامباتیستا ویکو.....	۵۶
یوهان گوتفرد هردر.....	۵۸
ویلهم ون هومبولت.....	۶۱
لئوپولد فون رانکه.....	۶۳
یوهان گوستاو درویزن.....	۶۴
ویلهم دیلتای.....	۶۵
ویلهم ویندلباند.....	۶۷
ویلهم ویندلباند.....	۷۰

هاینریش جان ریکرت	۷۱
فرانسیس هربرت برادلی	۷۲
گئورگ زیمل	۷۳
بندتوکروچه	۷۵
رابین جورج کالینگوود	۷۷
مایکل اوکشات	۷۹
رودولف کارل بولتمان	۸۰
کارل ریموند پوپر	۸۱
کارل گوستاو همپل	۸۲
هانس گئورگ گادامر	۸۴
و. ب. گالی	۸۶
آرثور سی. دانتو	۸۷
رولان بارت	۸۸
هایدن وایت	۹۰
پال وین	۹۲
فردریک الافسون	۹۳
دیوید کار	۹۴
کیت جنکینز	۹۶
فصل چهارم: رهیافتی در حل مسئله شناخت تاریخی	۹۹
پاسخ جزءگرایانه به مسئله معیار؛ روشی در گسستن از شکاکیت فراگیر	۱۰۱
بافت‌گرایی معناشناسانه: روشی در حل مسئله شناخت تاریخی	۱۰۷
طرحی برای فصول آینده	۱۱۹

بخش دوم: معرفت‌شناسی

مقدمه	۱۲۳
فصل اول: باور	۱۲۷
نظریه‌های معطوف به متعلق باور	۱۲۸
نظریه‌های معطوف به رفتار باورنده	۱۲۹
نظریه‌های حذف‌انگارانه	۱۳۰
فصل دوم: صدق	۱۳۳
نظریه مطابقت صدق	۱۳۴
نظریه انسجامی صدق	۱۳۶
نظریه پراگماتیستی صدق	۱۳۸
نظریه تورم‌زدایی صدق	۱۳۹
فصل سوم: نظریه‌های توجیه	۱۴۱

۱۴۲	توجیه استنتاجی و مسئله تسلسل
۱۴۳	مبناگرایی
۱۴۷	بی‌کران‌انگاری معرفتی
۱۴۸	بافت‌گرایی معرفتی
۱۴۹	انسجام‌گرایی معرفتی
۱۵۳	فصل چهارم: منابع توجیه معرفت
۱۵۴	ادراک حسی
۱۵۷	حافظه
۱۵۹	درون‌نگری
۱۶۰	عقل
۱۶۲	گواهی

بخش سوم: منطق تفکر تاریخی

۱۶۷	مقدمه
۱۷۱	فصل اول: نقش دانش پیشینی در برساخت واقعیت تاریخی
۱۷۳	صورت‌بندی شواهد تاریخی
۱۷۷	صورت‌بندی واقعیت‌های تاریخی
۱۹۱	فصل دوم: نقش دانش پیشینی در تعیین ساختار و محتوای تبیین تاریخی
۱۹۳	هستی‌شناسی اتمیستی؛ تعیین مدل تفهیمی تبیین تاریخی
۱۹۷	هستی‌شناسی کل‌گرایانه؛ تعیین مدل قیاسی قانون‌شناختی تبیین تاریخی
۲۰۳	هستی‌شناسی ساخت‌مندگرا؛ تعیین مدل روایی تبیین تاریخی

بخش چهارم: امکان شناخت تاریخی

۲۱۱	مقدمه
۲۱۵	فصل اول: اعتبار‌سنجی دانش تاریخی در پرتو نظریه‌های کلاسیک شناخت
۲۱۶	امتناع «شناخت تاریخی همچون آشنایی مستقیم با گذشته»
۲۲۱	نابسندهی مبناگرایی در دفاع از امکان شناخت تاریخی
۲۲۵	نابسندهی انسجام‌گرایی در دفاع از بین‌الذهابیت شناخت تاریخی
۲۳۱	فصل دوم: کاربست بافت‌گرایی در حل مسئله شناخت تاریخی
۲۳۳	کاربست بافت‌گرایی معناشناسانه در دفاع از امکان شناخت تاریخی
۲۴۱	نابسندهی «استنتاج بهترین تبیین» در حل مسئله شناخت تاریخی
۲۴۵	کاربست بافت‌گرایی معرفتی در حل مسئله شناخت تاریخی
۲۵۲	جمع‌بندی

پیوست (واژه‌نامه فنی) ۲۵۵

منابع

منابع فارسی ۲۶۳

منابع لاتین ۲۷۱

نمایه‌ها

نمایه اشخاص ۲۷۵

نمایه اصطلاحات ۲۷۸

مقدمه

کاربران اندیشه‌ورز جهان چندفرهنگی امروز بخشی از انتظارات حاکم بر کلیدی‌ترین نقش‌های اجتماعی را در هم‌انطباقی با الگوهای رفتاری مطلوب در سنت‌های تاریخی تعریف می‌کنند. سنت‌هایی که دسترسی بدان تنها از دریچه گزارش‌های تاریخی امکان‌پذیر است. با عطف‌نظر بدین امر مهم، اگر استناد به گزارش‌های تاریخی را مهم‌ترین ابزار جهان چندفرهنگی امروز در توجیه ارزش‌ها، هنجارها و کردارهای فرهنگی معرفی کنیم، چندان راه مبالغه نپیموده‌ایم؛ چنان‌که کاربران گفتمان‌های سنت‌گرا، بنیادگرا و روشنفکری ایران نیز کشاکش گفتمانی خود حول محور خوانش صحیح میراث دینی را با استناد به گزارش‌های تاریخی از سنت توجیه می‌کنند. این کارکرد روایت‌های تاریخی در صورت‌بندی فضایی گفتمانی جهان چندفرهنگی امروز است که به اعتبارسنجی دانش تاریخی اهمیت فزاینده‌ای می‌بخشد؛ اعتبارسنجی معرفتی‌ای که نقشی بی‌بدیل در قدم نهادن به عرصه عقلانیت و ایجاد تعامل معرفتی میان گفتمان‌های رقیب ایفا می‌کند. نگارنده با عنایت به این نقش است که پرسش از امکان و چگونگی شناخت تاریخی را در دستور کار کتاب پیش رو قرار داده است.

در این میان نکته‌ای وجود دارد که نبایست از آن غافل شد؛ و آن اینکه هرگونه اعتبارسنجی دانش تاریخی مستلزم برآورده ساختن دو مؤلفه است. مؤلفه نخست معیارها و مفاهیم فلسفی است که به‌ناچار در هر ارزیابی معرفتی از دانش تاریخی به کار می‌رود. مؤلفه دوم نیز توصیفی درجه دوم و انتقادی از منطق تفکر تاریخی و سازوکار تولید و توجیه گزارش‌های تاریخی است. دانش تاریخی هم‌اکنون برحسب امکانات بومی‌اش توان برآورده ساختن این مؤلفه‌ها را ندارد؛ چراکه عمده توجه مورخان متمرکز بر بازسازی واقعیت‌های تاریخی بوده است و آنان چندان اعتبارسنجی دعاوی معرفتی خود را محل بحث قرار نداده‌اند. از سوی دیگر پرسش از امکان

شناخت تاریخی ذاتاً پرسشی فلسفی است که بایست برحسب مفاهیم و استدلال‌های فلسفی پاسخی برای آن یافت. البته دانش تاریخی تنها معرفت درجه اولی نیست که فاقد چنین امکانی است، بلکه سایر معارف درجه اول نیز فاقد ابزارهای مفهومی درخور، جهت پاسخ به پرسش از امکان یا اعتبار معرفتی خویش‌اند؛ چنان‌که دانشمندان و ریاضی‌دانان نمی‌توانند با اکتفا به مفاهیم و روش‌های علوم طبیعی و ریاضیات به اعتبارسنجی مبانی اعتبار دعاوی معرفتی خود بپردازند.

با عطف نظر بدین امر مهم است که دسته‌ای از فیلسوفان تلاش خود را بر بررسی امکان شناخت و مبانی اعتبار معارف درجه اول متمرکز کرده‌اند. معرفت‌شناسی به‌طور عام و فلسفه‌های مضاف به‌طور خاص تجلی این تلاش در اثبات مبانی اعتبار معارف درجه اول است. فلسفه تحلیلی تاریخ یکی از این فلسفه‌های مضاف است که درصدد پاسخ به پرسش از امکان و چگونگی دانش تاریخی برآمده است؛ پرسشی که مسئله محوری پژوهش حاضر را تشکیل می‌دهد. روش فیلسوفان تحلیلی تاریخ در پاسخ بدین پرسش تحلیل فلسفی روش‌ها، مفاهیم، منابع و پیش‌فرض‌های دانش تاریخی است. تنها به‌واسطه چنین بررسی درجه دوم منطق تفکر تاریخی است که می‌توان پی به امکان یا امتناع دانش تاریخی برد و پرده از مبانی اعتبار آن برگرفت.

متأسفانه در فضای اندیشگی ایران چنین تحلیل فلسفی از مبانی اعتبار دانش تاریخی چندان محل توجه قرار نگرفته است. آثار انگشت‌شماری نیز که تاکنون انتشار یافته، یا ترجمه تألیفات اندیشه‌وران غربی است یا آنکه بدون توجه به مفاهیم و رهیافت‌های فلسفی تألیف شده‌اند و دچار فقر مفهومی‌اند. از سوی دیگر غالب این آثار توجهی به ماهیت بازتابنده دانش تاریخی و نقش گزارش‌های تاریخی از سنت در برساخت هویت اسلامی کارگزاران تاریخی نداشته‌اند. کشاکش گفتمان‌های سنت‌گرا، بنیادگرا و اصلاح‌طلب بر سر خوانش صحیح میراث اندیشگی اسلام نمود بارزی از بازتابندگی دانش تاریخی در مفصل‌بندی هویت گفتمانی ایشان است؛ اما کاربران اندیشه‌ورز گفتمان‌های مزبور چندان توجهی به بررسی مبانی اعتبار روایت‌های تاریخی خود از سنت اسلامی نداشته‌اند. نگارنده بر آن است که بدون توسل به نقد عقل تاریخی نمی‌توان این کشاکش گفتمانی را به تفاهمی خودآگاهانه و نقدی مستدل بدل کرد. تلاش برای گذر از این شرایط دشوار اندیشگی بود که نگارنده را به نگارش کتاب فلسفه تحلیلی تاریخ؛ مبانی فلسفی دانش تاریخی برانگیخت.

موضوع محوری این کتاب همچون سایر تألیفات در فلسفه تحلیلی تاریخ، پاسخ به پرسش

از امکان یا امتناع دانش تاریخی است. پاسخ غالب بدین پرسش حکم به امتناع دانش تاریخی بوده است. این تأکید بر امتناع دانش تاریخی موجد ناسازه‌ای در نظام باورهایمان می‌شود؛ زیرا از یک‌سوی گزارش‌های تاریخی را فاقد ارزش معرفتی می‌انگاریم و از سوی دیگر شاهد کاربست گزارش‌های تاریخی در صورت‌بندی کلان روایت‌های جوامع سنت‌محور و تعیین کردارهای فرهنگی این جوامعیم. چنین تأکیدی بر امتناع دانش تاریخی، آن هم در شرایطی که ناگزیر از استناد به روایت‌های تاریخی در توجیه کردارهای فرهنگی خود هستیم، موجب صورت‌بندی مسئله شناخت تاریخی شده است. با عنایت به این شرایط بود که نگارنده درصدد دفاع از امکان دانش تاریخی برآمد.

باید توجه کرد که هرگونه دفاع از امکان شناخت تاریخی مستلزم آسیب‌شناسی فلسفی مسئله شناخت تاریخی است. تنها پس از بازاندیشی مسئله شناخت تاریخی است که می‌توان رهیافتی درخور در دفاع از امکان دانش تاریخی برگزید. از این‌روی بخش نخست کتاب بدین مسئله مهم اختصاص داده شد. بر این اساس در فصل اول به تحلیل فلسفی دانش تاریخی می‌پردازیم. کارکرد این فصل بازشناسی ساختار معیوب و مفروضات فلسفی آسیب‌زایی است که موجبات صورت‌بندی مسئله شناخت تاریخی را فراهم آورده است. فصل دوم به بررسی در زمانی و تاریخی مسئله شناخت تاریخی اختصاص داده شده است. در این فصل، با تحلیل نسبت نظریه‌های مسلط شناخت و پاسخ‌ها به پرسش از امکان دانش تاریخی، پرده از تاریخت مسئله شناخت تاریخی برمی‌گیریم. فصل سوم نیز پاسخ فیلسوفان تاریخ به پرسش از امکان یا امتناع دانش تاریخی را بررسی می‌کند. کارکرد این فصل تعمیق آسیب‌شناسی ما از ساختار و محتوای دانش تاریخی است. با عنایت به نتایج این آسیب‌شناسی مسئله شناخت تاریخی است که در فصل چهارم بافت‌گرایی را همچون رهیافتی فرامعرفت‌شناسانه در دفاع از امکان دانش تاریخی برگزیدیم.

بر اساس بافت‌گرایی نباید در پاسخ به پرسش از امکان دانش تاریخی صرفاً به همسنجی معیارهای معرفتی و منطق تفکر تاریخی اکتفا کرد، بلکه باید از کاربست معیارهای مزبور در مسئله - زمینه دانش تاریخی نیز اطمینان یافت؛ زیرا اگر نظریه‌های مسلط شناخت نه ذاتی کنش معرفتی انسان، بلکه برآمده از علم مسلط در هر برهه تاریخی باشد، همسنجی منطق تفکر تاریخی با این نظریه‌ها نتیجه‌ای جز تحمیل معیارهای سایر زمینه‌های معرفتی به زمینه معرفتی دانش تاریخی در بر نخواهد داشت. همین تحمیل معیارهای معرفتی برآمده از نظریه‌های مسلط شناخت است که امکان دانش تاریخی را به زیر سایه تردیدهای شکاکانه فروبرده است.

با عنایت به این رهیافت و نتایج آسیب‌شناسی مسئله شناخت تاریخی است که بخش دوم کتاب را به ایضاح مفاهیم و نظریه‌های معرفت‌شناختی و بخش سوم را به ترسیم منطق تفکر تاریخی اختصاص داده‌ایم. در بخش دوم به ارائه یک تعریف معیار از معرفت و مؤلفه‌های آن اکتفا نخواهیم کرد، بلکه نظریه‌های بدیل در مورد هریک از مؤلفه‌های معرفتی را تشریح می‌کنیم. چهار فصل این بخش از کتاب نه تنها تصور ما از معرفت و مؤلفه‌های معرفتی را ایضاح می‌کند، بلکه امکانات مفهومی لازم برای اعتبارسنجی دانش تاریخی را در اختیارمان می‌نهد. با ترسیم منطق تفکر تاریخی در بخش سوم نیز دیگر شرط لازم برای پاسخ به پرسش از امکان دانش تاریخی برآورده می‌شود. در این بخش، ضمن ترسیم منطق تفکر تاریخی، پرده از نقش باورداشت‌های پیشینی مورخان در تمامی مراحل تولید و توجیه روایت‌های تاریخی برمی‌گیریم. بدین ترتیب واپسین گام در بررسی مبانی اعتبار دانش تاریخی را می‌پیماییم.

با پاسخ به پرسش از امکان و چگونگی دانش تاریخی در بخش چهارم، گام نهایی نیز پیموده خواهد شد؛ پاسخی که از طریق همسنجی منطق تفکر تاریخی با مؤلفه‌های برشمرده‌شده برای معرفت ارائه خواهد شد. بدین ترتیب در فصل اول، همسنجی منطق تفکر تاریخی با نظریه‌های کلاسیک معرفت و توجیه در دستور کار قرار می‌گیرد و پرده از نابسندگی این نظریه‌ها در دفاع از امکان شناخت تاریخی برگرفته می‌شود. در نهایت در فصل پایانی کتاب، منطق تفکر تاریخی را از چشم‌اندازی بافت‌گرایانه بررسی می‌کنیم و به دفاع از امکان شناخت تاریخی می‌پردازیم.

شایسته است در اینجا از نظرات ارزشمند ناظران علمی کتاب، دکتر جواد مرشدلو و دکتر زهیر صیامیان گرجی، تشکر کنم. این کتاب مرهون رهنمودهای علمی‌ای است که نگارنده طی دوارن تحصیل و تحقیق خود از این دو دوست و استاد عزیز گرفته است. همچنین لازم می‌دانم از همکاری صمیمانه حجت‌الاسلام والمسلمین آقای رمضان محمدی مدیر محترم گروه تاریخ پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و جناب آقای اسماعیل یارمحمدی کارشناس گروه تاریخ پژوهشگاه، به کمال سپاسگزاری کنم. باید خاطر نشان کنم که در نگارش فصل اول بخش نخست و فصل اول بخش سوم کتاب، از مقاله‌هایی که پیشتر تحت عنوان «مسئله شناخت تاریخی» و «مورخان روایت‌های تاریخی را کشف می‌کنند یا برمی‌سازند» منتشر کرده‌ام، استفاده شده است؛ از این روی مراتب سپاسگزاری خود از فصلنامه روش‌شناسی علوم انسانی و فصلنامه تاریخ اسلام اعلام می‌کنم.

بخش یکم

مسئله شناخت تاریخی

مقدمه

اگر کنش‌های انسانی در گذشته را متعلق دانش تاریخی انگاریم، موضوعی دشوار را به مورخان سپرده‌ایم؛ موضوعی که به نظر نمی‌رسد به آسانی تن به شناختن دهد؛ زیرا آنچه در برهه‌های تاریخی گذشته به وقوع پیوسته است، دیگر در دسترس مورخان قرار ندارد و نمی‌توان با تکیه بر منابع معرفتی همچون ادراک حسی و درون‌بینی به مشاهده آن نشست. به همین جهت توصیف مورخان از کنش‌های انسانی در گذشته فراتجربی است و با ارجاع به داده‌های حسی یا درون‌بینی توجیه نمی‌شود، بلکه با استناد به حافظه و گواهی شاهدان رویدادهای تاریخی است که موجه می‌شود. این ناتوانی مورخان در برآوردن هنجارهای معرفت‌شناسانه باعث شده است که دانش تاریخی توجیهی بسنده در فهم رویدادهای تاریخی نداشته باشد.^۱

چالش‌ها فراروی امکان شناخت تاریخی محدود به سطوح معرفت‌شناسانه نمی‌شود، بلکه می‌توان در سطوح هستی‌شناسانه نیز چالش‌های مشابهی را شناسایی کرد؛ چنان‌که تفاوت بارز در برداشت هستی‌شناسانه از ابژه‌های علوم طبیعی و علوم تاریخی، عاملی تلقی می‌شود که امکان معرفت تاریخی را به زیر سایه تردید برده است؛ زیرا اگر موضوع دانش تاریخی کنش‌های عاملانی معناپرداز و خردورز و نه جهان طبیعت باشد، نقب زدن به عالم معانی ذهنی عاملان تاریخی وظیفه‌ای بس دشوار خواهد بود. کنش‌هایی که نه تنها برخلاف ابژه‌های علوم طبیعی شیء انگاشته نمی‌شوند، بلکه در بسیاری موارد، دربردارنده معنایی متفاوت با معنایی است که مورخان به کنش‌های خود می‌دهند. این تفاوت موقعیت هستی‌شناسانه ابژه‌های علوم تاریخی و

1. Meiland, "historical knowledge", p. 414.

علوم طبیعی مانع از تن دادن دانش تاریخی به معیارهای خطاناپذیری می‌شود که برای هرگونه معرفت‌اندوزی برمی‌شماریم.

روش‌شناسی تاریخی سطح دیگری است که خبر از چالش‌هایی در توجیه دانش تاریخی می‌دهد. این چالش‌ها براینند نقش فعالی است که مورخان در صورت‌بندی دانش تاریخی ایفا می‌کنند. نقش گزینشگر مورخ در استناد به حافظه و گواهی شاهدان رویدادها مؤید این نقش فعال است. درواقع مورخان بر اساس چشم‌اندازهای فکری خود دست به گزینشی می‌زنند که نتیجه‌ای جز غیرقطعی و متکثر شدن روایت‌های تاریخی ندارد.^۱ این چالش‌های روش‌شناسانه محدود به تولید روایت‌های تاریخی نیست، بلکه به هنگام عرضه روایت‌های تاریخی در قالب محدودیت‌های دستوری و واژگانی زبان نیز خودنمایی می‌کند.^۲ این محدودیت‌های زبان بشری امکان کشف معنای عینی متون تاریخی را با تردیدهای جدی مواجه کرده است.

سایه افکندن چنین چالش‌های شکاکانه‌ای بر دانش تاریخی است که تردید در اعتبار دانش تاریخی را معقول جلوه می‌دهد؛ چالش‌های شکاکانه‌ای که تحت عنوان «مسئله شناخت تاریخی» صورت‌بندی می‌شود. دلالت مسئله شناخت تاریخی بر آن است که صرف‌نظر از اینکه مورخان به چه میزان از شواهد برجای‌مانده از گذشته بهره ببرند یا از این شواهد چگونه استفاده کنند، شناخت تاریخی ممکن نخواهد بود. این تأکید بر امتناع شناخت تاریخی صرفاً ناظر بر پژوهش‌های تاریخی پیشین نیست، بلکه هرگونه امکان شناخت تاریخی در گذشته، حال و آینده را به زیر سایه تردید می‌برد.^۳ نگارنده بر آن است که معقول جلوه دادن این چالش‌های شکاکانه براینند نفوذ دسته‌ای از مفروضات فلسفی در اذهان طراحان مسئله شناخت تاریخی است؛ مفروضات و مفاهیمی که حکایت از صورت‌بندی مسئله شناخت تاریخی بر اساس یک الگوی مشخص می‌کند. دلالت این الگو بر آن است که هرگونه اعتبارسنجی دانش تاریخی نخست تصویری معیار از معرفت و منابع توجیه معرفتی را مبنای ارزیابی قرار می‌دهد. سپس با همسنجی نسبت منطق تفکر تاریخی با این معیارهای اعلامی معرفت است که ارزیابی معرفتی دانش تاریخ محقق می‌شود. براینند این شکل از اعتبارسنجی دانش تاریخی ناپسندگی

1. Ibid, p. 415.

۲. احمدی، رساله تاریخ، ص ۱۷.

3. Meiland, *Scepticism And Historical Knowledge*, p.1-9.

منابع معرفتی مورخان در برآوردن معیارهای اعلای معرفت است؛ نابسندگی‌ای که ارزش معرفتی تاریخ‌پژوهی را زیر سایه تردیدهای شکاکانه برد. بازاندیشی تاریخی پاسخ‌ها به پرسش از امکان شناخت تاریخی مؤیدی بر صورت‌بندی مسئله شناخت تاریخی بر اساس این الگو است.

چنان‌که یونانیان باستان با پذیرش ریاضیات به مثابه معیار اعلای شناخت، حکم به امتناع شناخت تاریخی دادند؛ زیرا تفکر تاریخی فاقد شباهت ساختاری و محتوایی با ریاضیات بود. با مسلط شدن علوم طبیعی به منزله معیار اعلای دانش‌اندوزی در قرون جدید بود که اثبات‌گرایان یا حکم به امتناع شناخت تاریخی دادند یا امکان شناخت تاریخی را منوط به یکسان‌سازی ساختار توجیه گزاره‌های تاریخی با ساختار پژوهش‌های علوم طبیعی دانستند. در این میان ایدئالیست‌ها ضمن تأثیرپذیری از ویکو کوشیدند که شناخت تاریخی را با توجه به قابلیت‌ها و مشخصات عمل مورخانه تعریف کنند. کاربران این گفتمان ضمن انتقاد از تحمیل الگوی علوم طبیعی به پژوهش‌های تاریخی، بر تاریخ به سان صورتی متمایز از شناخت تأکید کردند.^۱ زمان بسیاری لازم نبود تا فیلسوفان پست‌مدرن سرور و شادی ایدئالیست‌ها از اشتغال به دانشی منحصر به فرد را مبدل به یاسی فرساینده کنند. کاربران این گفتمان منکر عینیت در تاریخ شدند؛ چراکه در تلقی ایشان، تاریخ فاقد موضوع مشخصی است. از سوی دیگر مورخ همواره در جهانی زندانی است که در آن می‌اندیشد و اندیشه‌ها و دریافته‌های او با مقوله‌های زبانی مقید می‌شود که با آن کار می‌کند؛ از این روی اعلام کردند که تاریخ با ادبیات ارتباط نزدیک‌تری دارد تا با علم.^۲

نگارنده بر آن است که پرده برگرفتن از این الگوی صورت‌بندی مسئله شناخت تاریخی می‌تواند نقشی درمانگر و برساننده در گره‌گشایی از امکان شناخت تاریخی ایفا کند. این درمانگری باید در سه سطح صورت گیرد: سطح نخست تحلیل فلسفی مسئله شناخت تاریخی است. در این سطح، مفروضات و الگوی حاکم بر صورت‌بندی مسئله شناخت تاریخی شناسایی می‌شود. این شیوه در واقع تحلیل فلسفی و هم‌زمانی از ساختار مسئله شناخت تاریخی است؛ اما سطح دیگر درمانگری، بررسی در زمانی مسئله شناخت تاریخی است. در این سطح، صورت‌بندی مسئله شناخت تاریخی در بستر تاریخ و در نسبت با معیارهای رایج

۱. کالینگود، مفهوم کلی تاریخ، ص ۲۳-۲۱۰.

۲. ایگرس، تاریخ‌نگاری در سده بیستم، ص ۱۰-۱۳؛ مکالا، بنیادهای علم تاریخ، ص ۱۹.

معرفتی بررسی می‌شود؛ تحلیلی که با تاریخ‌مند کردن مسئله شناخت تاریخی پرده از امکان‌های بدیلی برمی‌دارد که نظریه‌های مسلط شناخت مانع از جلوه کردن آن می‌شوند. تنها پس از پیمودن این مراحل است که در موقعیت مناسب جهت ورود به سومین سطح از درمانگری می‌شویم. در این سطح، از ماحصل آسیب‌شناسی صورت گرفته در دو سطح نخست، به منظور طرح رهیافتی کارساز در حل مسئله شناخت تاریخی، بهره گرفته می‌شود. با عطف نظر به این ملاحظات است که در فصل نخست به تحلیل فلسفی^۱ مسئله شناخت تاریخی می‌پردازیم؛ بدین ترتیب که تصویری جامع از چالش‌های فراروی دانش تاریخی و مفروضات فلسفی موجد آن ترسیم می‌کنیم. در این فصل، با بازشناسی الگوی حاکم بر مسئله شناخت تاریخی و پرده‌برداری از مفروضاتی که در پس پشت این مسئله قرار دارد، به طرحی آسیب‌شناختی از مسئله شناخت تاریخی دست می‌یابیم؛ طرحی که در تلقی نگارنده شرط لازم در حل یا انحلال مسئله شناخت تاریخی است. موضوع محوری فصل دوم تاریخ‌مندی مسئله شناخت تاریخی است. در این فصل، با مطالعه در زمانی صورت‌بندی مسئله شناخت تاریخی بدین نکته رهنمون می‌شویم که چگونه نظریه‌های مسلط شناخت هر برهه تاریخی موفق به تحمیل معیارهای معرفتی‌شان بر اعتبارسنجی دانش تاریخی شده‌اند. فصل سوم نیز پاسخ فیلسوفان تاریخ به جنبه‌های مختلف مسئله شناخت تاریخی را مورد بررسی قرار می‌دهد. این بررسی نه تنها به تحلیل دو فصل نخست از صورت‌بندی مسئله شناخت تاریخی با عنایت به نظریه‌های مسلط شناخت عمق می‌بخشد، بلکه همچون منبع الهام در طرح رهیافت پژوهش حاضر مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ رهیافتی که در فصل چهارم، ضمن یادآوری نتایج آسیب‌شناسی مسئله شناخت تاریخی، طرح می‌شود.

1. Philosophical analysis.

فصل اول

تحلیل فلسفی مسئله شناخت تاریخی^۱

از آن روزی که انسان به عنوان موجودی خردمند و معناپرداز پا به عرصه هستی نهاد، به ناچار با نیازها و دشواریهایی مواجه شد که زندگی در جهانی رام نشده بر او تحمیل می کرد. پاسخ بدین دشواریها و برآوردن نیازهایی که محیط طبیعی و زندگی اجتماعی تحمیل می کرد، انسان را بر آن داشت تا راه حل هایی عملی و تثبیت شده بیابد. تلاشی که اندیشه وران جوامع انسانی در راستای یافتن راه حل های تثبیت شده به خرج دادند، منتهی به صورت بندی حوزه های معرفتی شد؛ حوزه هایی که به رغم تفاوت های بنیادین با یکدیگر، در یک زمینه شباهت ساختاری داشتند و آن اینکه هر حوزه معرفتی ناگزیر بود که فهم خود از جهان انسانی و طبیعی را بر زمینی از باورهای مسلّم فرض شده بنا کند. دانش تاریخی نیز یکی از این حوزه های معرفتی بود که در برآوردن نیازهای اجتماع انسانی ناچار از مسلّم فرض کردن دسته ای از باورها بود. باورهایی که از زمان هردوت تا قرن بیستم بر ساختار نگارش تاریخی حاکم بود و تعهد به صدق آن شرط امکان حصول شناخت تاریخی تلقی می شد. این مفروضات^۲ را می توان چنین برشمرد:

۱. گذشته ای وجود دارد که در آن کارگزاران تاریخی زیسته اند؛

۲. کارگزاران تاریخی مورد بررسی مورخ همچون او صاحب ذهن اند؛

۳. مورخان می توانند به پس پشت اذهان کارگزاران تاریخی نفوذ کنند و انگیزه های تعیین بخش اعمالشان را دریابند؛

۱. در نگارش مطالب این فصل، از مقاله ای که پیشتر تحت عنوان «مسئله شناخت تاریخی» در فصلنامه تاریخ اسلام دانشگاه باقرالعلوم چاپ کرده ام، استفاده شده است.

۲. بخش عمده این مفروضات از نظرات مانسلو، ایگرس و مورفی استنباط شده است.

۴. مورخان می‌توانند کنش‌های کارگزاران تاریخی را که در فرهنگی متفاوت با فرهنگ مورخان جامعه‌پذیر شده‌اند، به‌درستی بفهمند؛
 ۵. برای مورخان فهم معنای زبانی شواهد تاریخی که در جامعه زبانی متفاوت با جامعه زبانی مورخان نگاشته شده، امکان‌پذیر است؛
 ۶. میان مورخ همچون فاعل شناسایی و کارگزار تاریخی همچون مفعول شناسایی انفکاک وجود دارد؛
 ۷. شناخت تاریخی از طریق کشف امر واقع^۱ در شواهد به‌جای‌مانده از گذشته به دست می‌آید؛
 ۸. امور واقع بر تفسیر مقدم‌اند؛
 ۹. میان امر واقع و ارزش انفکاک وجود دارد؛
 ۱۰. تاریخ و قصه یکی نیستند؛
 ۱۱. حقیقت مشروط به منظر نیست؛
 ۱۲. گواهی منبع توجیه معرفتی معتبری در تولید روایت‌های تاریخی است؛
 ۱۳. حافظه منبع توجیه معرفتی قابل اعتمادی در بازنمایی رویدادهای گذشته است.^۲
- اما هم‌اکنون تردیدهایی در خصوص صدق این مفروضات وجود دارد؛ تردیدهایی که زمینه‌ساز صورت‌بندی «مسئله شناخت تاریخی»^۳ شده است. این تردیدهای شکاکانه حول محور امکان شناخت تاریخی صورت‌بندی می‌شود. شکاکیت مزبور بر این امر دلالت می‌کند که میزان شواهدی که مورخان در بازنمایی گذشته به کار می‌برند و همچنین چگونگی استفاده مورخان از این شواهد، تأثیری در امتناع شناخت تاریخی نخواهد داشت. این تأکید بر امتناع شناخت تاریخی فقط دلالت بر پژوهش‌های تاریخی پیشین نمی‌کند، بلکه هرگونه امکان شناخت تاریخی در گذشته، حال و آینده را به زیر سایه تردید می‌برد. با عطف نظر به نقشی که این چالش‌های شکاکانه در اضمحلال یکی از مهم‌ترین امکانات معرفتی انسان دارد، تحلیل فلسفی مسئله شناخت تاریخی می‌تواند نقشی حیاتی در یافتن راه‌حل این مسئله ایفا کند.
- هدف از تحلیل فلسفی مسئله شناخت تاریخی تنها این نیست که به ابهام‌زدایی از ساختار

1. Fact.

۲. مانزولو، واساخت تاریخ، ص ۹۱؛ ایگرس، تاریخ‌نگاری در سده بیستم، ص ۳.

Murphey, *Philosophical Foundations of Historical Knowledge*, p.xi.

3. The problem of historical knowledge.

مسئله دست یابیم و بدان وضوحی فلسفی ببخشیم، بلکه پرده‌برداری از مفروضات را که در پس پشت این مسئله قرار دارد، آرمانی تلقی می‌کنیم که از طریق آن می‌توان به طرحی آسیب‌شناسانه از مسئله شناخت تاریخی دست یافت؛ طرحی که زمینه‌های لازم را برای حل یا منحل کردن مسئله شناخت تاریخی در فصل‌های آتی کتاب فراهم می‌کند. بدین ترتیب نگارنده فرض را بر آن گذاشته است که هرگونه پاسخ به تردیدهای شکاکانه، از طریق به پرسش کشیدن مفروضات و روش‌هایی صورت می‌گیرد که شکاک در طرح دعاوی خود بدان توسل جسته است. به بیان ریچارد رورتی، «مسئله فلسفی محصول اتخاذ ناآگاهانه پیش‌فرض‌هایی است که در واژگان رخنه کرده و در آن نهادینه شده است. همان واژگانی که مسئله در قالب آن بیان می‌شود؛ از این‌روی پیش از جدی گرفتن خود مسئله، باید از پیش‌فرض‌های آن پرسید».^۱

از آن جهت که بازشناسی پیش‌فرض‌هایی که در ساختار مسئله شناخت تاریخی نفوذ کرده، منوط به تدقیق تصور فهم متعارف از شرایط امکان دانش تاریخی است، در ابتدا به ارائه تعریف دانش تاریخی می‌پردازیم؛ تعریفی که با تکیه بدان می‌توانیم ارکان دانش تاریخی و مفروضاتی که امکان چنین شناختی را فراهم می‌کند، دریابیم. آن‌گاه به سراغ چالش‌هایی می‌رویم که فراروی هریک از این ارکان دانش تاریخی صورت‌بندی شده است؛ چالش‌هایی که معطوف به پرسیدن درباره تصور فهم متعارف از ماهیت دانش تاریخی است. با کاربری این روش در تحلیل فلسفی مسئله شناخت تاریخی است که پیش‌فرض‌ها و ساختار استدلالی را بازمی‌شناسیم که موجب معقول و صحیح جلوه کردن شکاکیت در مورد اعتبار دانش تاریخی می‌شود. باید خاطرنشان کرد که تنها از طریق نفوذ در این پیش‌فرض‌ها و الگوی استدلالی مضمحل در مسئله شناخت تاریخی است که می‌توان حل یا منحل کردن آن را در دستور کار قرار داد.

چالش‌های شکاکانه در مورد دانش تاریخی

همچنان‌که پیشتر بیان شد، «مسئله شناخت تاریخی» بر چالش‌های شکاکانه‌ای دلالت می‌کند که پیرامون ارکان دانش تاریخی شکل می‌گیرد. بازشناسی این ارکان و چالش‌های ناظر بر آن نقشی مهم در گره‌گشایی و ایضاح مسئله مزبور ایفا می‌کند. به نظر می‌رسد تعریف دانش تاریخی مناسب‌ترین روش برای بازشناسی ارکان دانش تاریخی و چالش‌های فراروی آن باشد.

۱. رورتی، فلسفه و آیین طبیعت، ص ۳۹-۴۰.

با بسط تعریفی که میلند ارائه کرده است، می‌توان به بازنمایی‌ای که مورخان از کنش‌های انسان‌های در گذشته بر اساس شواهد موجود در زمان حال ارائه می‌دهند، شناخت تاریخی اطلاق کرد.^۱ در این تعریف شناخت تاریخی می‌توان سه رکن را بازشناخت: ۱. کنش‌های انسانی در گذشته که موضوع دانش تاریخی را تشکیل می‌دهد؛ ۲. مورخ که نقش فاعل شناسا را در دانش تاریخی ایفا می‌کند؛ ۳. شواهد برجای مانده در زمان حال که به مثابه ابزار و منابع شناسایی به کار می‌روند.

نگارنده بر آن است که می‌توان چالش‌های شکاکانه در مورد امکان دانش تاریخی را حول این ارکان شناخت تاریخی صورت‌بندی کرد؛ بدین ترتیب که به صورت اعتباری به چالش‌هایی که فراروی ارکان شناخت تاریخی وجود دارد، عنوان چالش‌های هستی‌شناسانه، چالش‌های معرفت‌شناسانه و چالش‌های روش‌شناسانه اطلاق کرد. بر این اساس به پرسش‌هایی که در اصل وجود جهان خارج از ذهن مورخان، همچون ظرف بروز کنش‌های انسانی در گذشته شک می‌کنند، عنوان چالش‌های هستی‌شناسانه^۲ اطلاق می‌شود. چالش‌های معرفت‌شناسانه^۳ بر بسنده نبودن توانایی شناختی مورخان در شناخت رویدادهای گذشته تأکید می‌کند. چالش‌های روش‌شناسانه^۴ نیز در عینیت شواهد و ابزارهای در دسترس مورخان از حیث بازنمایی حقیقی گذشته تردید روا می‌دارند. در ادامه فصل، به تحلیل فلسفی هریک از این چالش‌ها می‌پردازیم.

چالش‌های هستی‌شناسانه

هستی‌شناسی^۵ برآمده از فهم متعارف یکی از منابع اخذ باورداشت‌های بنیادین مورخان است. بر اساس این هستی‌شناسی، جهان متشکل از اشیایی با مشخصات گوناگونی است که میان خود نسبت‌هایی برقرار کرده‌اند.^۶ باور مورخان به تحقق کنش‌های انسانی در گذشته نیز گزاره‌ای

1. Meiland, "historical knowledge", p.414.

2. ontological challenges.

3. Epistemological Challenges.

4. methodological challenges.

۵. در تعریف لاندسمان هستی‌شناسی، «Ontology» شاخه‌ای از فلسفه است که درباره انواعی از اشیای بالفعل موجود پژوهش می‌کند. البته پل فولکیه در تعریفی ارسطویی، هستی‌شناسی را «علم به وجود از آن جهت که وجود است و علم به اصول مقومه و علل آن» می‌داند. در این مورد، ر.ک: فولکیه، هستی‌شناسی، ص ۵.

۶. لاندسمان، درآمدی بر معرفت‌شناسی، ص ۱۸-۲۶.

هستی‌شناسانه است که در توجیه خود مستند به هستی‌شناسی برآمده از فهم متعارف است؛ هستی‌شناسی‌ای که بر وجود جهانی خارج از ذهن مورخان تأکید می‌کند.^۱ اکنون چالش فراروی دانش تاریخی آن است که آیا تأکید هستی‌شناسی برآمده از فهم متعارف بر وجود جهانی خارج از ذهن مورخان را می‌توان موجه و عاری از خطا پنداشت؟

فهم متعارف مورخان در توجیه باور به وجود جهان خارج از ذهن به ادراک حسی استناد می‌جوید. بدین ترتیب که آگاهی از وجود جهانی خارج از ذهن را برابری داده‌هایی تلقی می‌کند که اندام‌های حسی در اختیارمان می‌نهند. به بیان فهم متعارف از طریق حواس پنج‌گانه است که از اجسام و اشیا و اوصاف و نسبت‌های آنها در جهان آگاه می‌شویم. این تأکید فهم متعارف مورخان بر تجارب حسی بدین معناست که باید ادراک حسی را همچون بنیاد شناخت ما از هر آنچه در جهان وجود دارد، پذیرفت؛^۲ شناختی که عینی و مستقل از ادراک مورخان است. نتیجه آنکه هستی‌مندهای جهان طبیعی و انسانی هیچ وابستگی‌ای به مورخان ندارد؛ یعنی حتی اگر هیچ‌کسی وجود نداشته باشد تا کنش‌های انسانی در گذشته را شناسایی کند، باز وجود خواهند داشت. پذیرش این تلقی فهم متعارف دلالت بر آن می‌کند که مورخان در جهانی زندگی می‌کنند که اکثر آن را نساخته‌اند. جهان مورد بررسی آنها پیشتر وجود داشته است. مورخان تنها به وساطت آگاهی حسی، از بخش‌هایی از آنچه هنوز وجود دارد، آگاهی می‌یابند.

شکاک به‌منظور به چالش کشیدن تصور فهم متعارف، مبنی بر اینکه جهان خارج مستقل از ادراک مورخان وجود دارد، از نقص موجود در استدلال فهم متعارف بهره می‌برد. بدین منظور به طرح این پرسش می‌پردازد: آیا ادراکات حسی منبع توجیه معرفتی قابل اعتمادی در توجیه وجود مستقل از ادراک جهان خارج است؟ هدف شکاک از طرح این پرسش بیان ناپسندگی منابع توجیه معرفتی دانش تاریخی در اثبات جهان خارج از ذهن است. شکاک بدین منظور استناد فهم متعارف به ادراک حسی در توجیه حکم به وجود جهانی خارج از ذهن را نشانه می‌گیرد. او استدلال می‌کند که اگر مورخان تنها به ادراک حسی خود دسترسی بی‌واسطه دارند و نمی‌توانند بیرون از فضای ادراکی خود بایستند و شاهد بازنمایی جهان توسط این ادراکات باشند، دیگر دلیلی برای وجود جهانی خارج از این ادراکات نخواهند داشت؛ زیرا ادراک حسی مورخان تنها

1. Murphey, *Philosophical Foundations of Historical Knowledge*, p.xi

۲. لاندسمان، درآمدی بر معرفت‌شناسی، ص ۱۸-۲۶.

زمانی قابل اعتماد تلقی می‌شود که به خود جهانی که ادراک حسی مدعی بازنمایی آن است، دسترسی مستقیم داشته باشیم. شکاک به‌منظور موجه کردن مدعای خود به مواردی ارجاع می‌دهد که ادراک حسی موفق به فریب دادن ما شده است؛ زیرا تنها در صورتی باور مورخان به وجود جهان خارج ناموجه خواهد بود که اعتبار ادراک حسی مورخان زیر سایه تردید رفته باشد. این درواقع بی‌اثر شدن یکی از مهم‌ترین منابع توجیه معرفتی مورخان است.

با واکاوی مدعای شکاک، می‌توان پرده از ساختاری برگرفت که او بر آن اساس به طراحی استدلال خود می‌پردازد. شکاک واقعیت خارج از ذهن را چیزی که تنها از طریق مشاهده مستقیم به اثبات آن نایل می‌شویم، تعریف می‌کند. سپس تصویری دست‌نیافتنی از توجیه را مبنا قرار می‌دهد؛ تصویری که بر اساس آن خطاناپذیری مؤلفه‌ای ضروری در توجیه معرفتی است. شکاک آن‌گاه می‌کوشد با متعهد کردن مورخان به صدق نظریه رئالیسم بازنمودی،^۱ دامی طراحی کند که امکان رهایی از آن متصور نیست؛ زیرا با پذیرفتن تصور معیار شکاک از روش حصول معرفت به جهان خارج و همچنین مؤلفه‌های سخت‌گیرانه‌ای که در مورد توجیه معرفتی وضع کرده است، باید منابع توجیه معرفتی‌ای در اختیار داشته باشیم که امکان مشاهده مستقیم جهان خارج از ذهن را برآورده کند. تعهد فهم متعارف مورخان به این مفروضه که تنها راه علم به وجود جهان خارج از ذهن ادراک حسی است از یک سوی و همچنین پذیرش تلقی بازنمودی از ماهیت ادراک از سوی دیگر ناسازگاری است که امکان مورد نظر را فراهم نمی‌کند.

چالش‌های هستی‌شناسانه فراروی دانش تاریخی صرفاً به پرسش از اصل وجود جهان خارج از ذهن ختم نمی‌شود؛ زیرا حتی اگر اصل وجود جهان خارج از ذهن را مسلم فرض کنیم، باور به اصل وجود گذشته‌ای که ظرف بروز رویدادهای تاریخی است، همچنان در مظان تردیدهای شکاک قرار دارد. باوری که آن را می‌توان به‌عنوان دومین انگاره هستی‌شناسانه‌ای پذیرفت که شرایط امکان دانش تاریخی را مهیا می‌کند.^۲ همین اهمیت است که شکاکان را به طرح تردیدهایی در خصوص آن برمی‌انگیزد؛ چنان‌که برتراند راسل^۳ و رای تجربه^۴ و غیرقابل دسترسی مستقیم بودن گذشته را دستاویزی برای طرح چالشی شکاکانه قرار داد. در این زمینه

1. Representative realism.

۲. پومپا، فلسفه تاریخ، ص ۱۹۹-۲۰۰.

3. Bertrand Russell.

4. Transcendental.

وی پرسشی شکاکانه در مورد اصل وجود گذشته‌ای واقعی به مثابه متعلق شناخت تاریخی مطرح کرد. او اظهار داشت که به لحاظ منطقی ممکن است جهان پنج دقیقه پیش به وجود آمده باشد؛ آن هم به گونه‌ای که شبکه‌ای از خاطرات که در ظاهر توصیف‌کننده امری واقعی در گذشته‌اند، در ذهن جمعیت‌های انسانی این جهان جای‌گیر شده باشد. این طرح مشکل راسل بنیاد معرفت تاریخی ما را تهدید می‌کند. او استدلالش را چنین طرح کرد:

وقوع تمامی معتقدات ناشی از حافظه^۱ در حال حاضر است، نه در زمان گذشته که مرجع آن محسوب می‌گردد. وقوع اصل حادثه‌ای که مورد تذکر واقع می‌شود یا حتی وجود خود زمان گذشته که ظرف وقوع آن حادثه است، از لحاظ تقوم وجود اعتقاد ناشی از حافظه ضرورت عقلانی ندارد؛ زیرا فرض اینکه عالم پنج دقیقه قبل ناگهان به همین حالی که هست، به وجود آمده و ساکنان آن یک گذشته بالکل موهومی را به خاطر می‌آورند، عقلاً محال و ممتنع نیست. میان امور و حوادث در ازمنه مختلف هیچ‌گونه علاقه و رابطه عقلی ضروری وجود ندارد. پس هیچ امری که در حال حاضر یا در آینده واقع می‌گردد، نافی این فرض نیست که عالم پنج دقیقه پیش به وجود آمده است. لذا واقعاتی که علم به گذشته می‌نامیم، عقلاً مستقل و منفک از گذشته هستند و می‌توان آنها را به مضامین قبلیه و حالیه ذهن که نظراً ممکن است به همین نحو بوده باشند، بدون اینکه زمان گذشته‌ای هرگز وجود داشته باشد، تحلیل نمود.^۲

از این استدلال راسل چنین بر می‌آید که معرفت ما از گذشته را باید به گزاره‌هایی درباره محتویات کنونی ذهن برگرداند؛ زیرا او قائل بود که از راه ادراک حسی از واقعیتی آگاه می‌شویم که گزاره‌های ناظر بر زمان حال را صادق می‌کند؛ درحالی که نسبت به گذشته چینی امکانی را در اختیار نداریم.^۳ نکته شایان توجه در استدلال راسل آن است که او چشم خود را بر چالش‌های ناظر بر اصل واقعیت داشتن جهان خارج از ذهن می‌بندد و با فرض در اختیار داشتن منبع توجیه معرفتی که امکان احراز صدق باور به وجود جهان خارج را فراهم می‌کند، به طراحی استدلال خود می‌پردازد. در همین زمینه راسل برای باور ما به واقعیت داشتن گذشته، درخواست توجیه می‌کند؛ توجیهی که باید به مانند توجیهی که برای گزاره‌های ناظر بر زمان حال به کار می‌بریم، واجد شرط خطاناپذیری باشد.

بدین ترتیب است که راسل پذیرش اصل واقعیت داشتن گذشته‌ای را که مطابق توصیف‌های

1. Memory.

۳. پومپا، فلسفه تاریخ، ص ۲۰۱.

۲. راسل، تحلیل ذهن، ص ۱۸۳-۱۸۴.

مورخان است، مشروط به برآورده کردن تصور آرمانی و خطاناپذیر خود از مؤلفه توجیه می‌کند. وی سپس خاطرنشان می‌کند که منبع توجیه معرفتی که در باور به وجود جهان گذشته به کار می‌بریم، حافظه است. آنگاه با یادآوری محدودیت‌های حاکم بر این منبع توجیه معرفتی، حکم به موجه نبودن باور ما به اصل وجود گذشته را مستدل می‌کند؛ زیرا محدودیت‌های معرفتی عارض بر حافظه توان برآوردن شرط خطاناپذیر^۱ بودن شناخت را ندارد.

پس از طرح شکاکیت راسل در مورد اصل واقعیت داشتن گذشته، وقت آن فرارسیده است که با بررسی سومین مفروضه هستی‌شناسانه قوام‌بخش دانش تاریخی، تحلیل خود از چالش‌های هستی‌شناسانه فراروی امکان شناخت تاریخی را به پایان برسانیم. سومین مفروضه فهم متعارف که امکان شناخت تاریخی را متصور و دست‌یافتنی می‌سازد، پذیرش وجود انسان‌های دیگری است که به مانند مورخان از ذهن و حالات ذهنی برخوردارند.^۲ آنچه جامعه علمی مورخان را به مانند فهم متعارف به سمت پذیرش این مفروضه هدایت می‌کند، مشاهده رفتاری است که سایر انسان‌ها نشان می‌دهند؛ چنان‌که مورخ با مشاهده یک موجود از جمله افعال گفتاری‌اش حکم به اندیشنده بودن و آگاه بودن او می‌کند. از نالیدن او درد را و از خندیدنش شادی را استنباط می‌کند. همچنین از تعاملات پیچیده انسان با محیط، امیال و باورها و قصدهایی برای او استنتاج می‌کند. در این میان شکاک پرسشی جدی فراروی دانش تاریخی می‌نهد: آیا مجازیم استنباط خود از جلوه‌های بیرونی رفتار عاملان تاریخی را همچون مبنایی در توجیه این باور که آنها واجد ذهن‌اند، به کار ببریم؟

شکاک خاطرنشان می‌کند که لازمه استنباط وقوع حالت ذهنی معینی از وقوع رفتارهای معین، مفروض گرفتن ارتباط خاصی میان آنهاست؛ ارتباطی که به این شکل مطرح می‌شود: «هرگاه موجودی رفتاری از نوع B بروز داد، حالت ذهنی S اتفاق افتاده است». چالشی که شکاک طرح می‌کند، آن است که چنین تعمیمی توجیه‌پذیر نیست؛ زیرا اگر حالات ذهنی^۳ انسان‌ها بر مورخان پوشیده است و فقط خود شخص مفروض بدان دسترسی دارد، امکان احراز صدق گزاره شرطی بالا خارج از توان دانش تاریخی است. به تعبیر دیگر مورخان تنها می‌توانند

1. Infallible.

2. Murphey, *Philosophical Foundations of Historical Knowledge*, p.xi

3. Mental states.

پیوستگی مزبور میان رفتارها و حالات ذهنی خودشان را تصدیق کنند؛ اما در مورد سایر موجودات چنین امکانی در اختیار آنها نیست. به نظر نمی‌رسد پاسخ مورخ مبنی بر اینکه به هنگام وقوع حالت ذهنی خاصی، رفتارهای معینی از ما سر می‌زند و از آن جهت که سایر انسان‌ها مشابه ما هستند، به هنگام وقوع رفتاری مشابه رفتار ما از سوی آنها حکم به اندیشنده بودن آنها حکمی صادق است، چندان کاری از پیش برد؛ زیرا این شیوه استنتاج شیوه تمثیلی است که از کمترین حد اعتبار نزد شکاک برخوردار است؛ شیوه‌ای که بر اساس آن از مشاهده یک مصداق قاعده‌ای کلی جهت پوشش سایر مصادیق ارائه می‌شود.^۱

آنچه موجب معقول جلوه کردن این استدلال شکاک می‌شود، تصدیق کردن دو مفروضه‌ای است که در پس پشت استدلال شکاک وجود دارد. بر اساس مفروضه نخست، باور مورخان به وجود انسان‌هایی که اذهانی مشابه او دارند، نیازمند ارائه توجیهی درخور است. مفروضه دوم آنکه توجیه مورخان باید از سنخ توجیهی باشد که برای برخورداری از حالات ذهنی خود ارائه می‌کنند. این دو مفروضه تنها راه احراز صدق باور مورخان به وجود عاملان تاریخی برخوردار از حالات ذهنی را ادراک و تجربه مستقیم این حالت‌های ذهنی قرار داده است. پذیرش این دو مفروضه شکاک از سوی جامعه علمی مورخان درواقع وضع شرایط سخت‌گیرانه‌ای برای توجیه^۲ گزارش‌های تاریخی است. شرایطی که صرفاً در زمینه معرفتی متفاوت با زمینه معرفتی مورخان کاربست دارند. ساختار استدلال شکاک را می‌توان چنین صورت‌بندی کرد: تصدیق برخورداری موجودی از ذهن، مستلزم کاربست همان شیوه‌ای است که در شناخت از اذهان خود به کار می‌بریم. درون‌بینی^۳ منبعی است که از طریق آن به محتویات اذهان خود آگاهی می‌یابیم. محدودیت‌های مترتب بر درون‌بینی به مورخان امکان نمی‌دهد که به وجود اذهانی غیر از خود باوری موجه داشته باشند؛ از این روی باور مورخان به وجود انسان‌هایی که همچون خود او صاحب ذهن‌اند، فاقد توجیه بسنده است. اکنون با به پایان رسیدن تحلیل فلسفی ما از چالش‌های هستی‌شناسانه فراوی دانش تاریخی، وقت آن رسیده است که به تحلیل فلسفی چالش‌های معرفت‌شناسانه بپردازیم.

۱. چرچلند، ماده و آگاهی، ص ۱۱۳-۱۱۴.

2. Justification.

3. Introspection.

چالش‌های معرفت‌شناسانه

همچنان‌که پیشتر به صورت اعتباری بیان شد، به پرسش‌هایی که توانایی فاعل شناسا^۱ در شناخت کنش‌های انسانی در گذشته را به چالش می‌کشند، «چالش‌های معرفت‌شناسانه» اطلاق می‌شود. کارکرد این چالش‌ها تردید در اعتبار مفروضاتی است که شرط امکان شناخت تاریخی تلقی می‌شود. در این جهت است که شکاک با طرح پرسش از صدق مفروضات بنیادینی که مورخان مسلّم فرض می‌کنند، سعی در نامعقول جلوه دادن باور به حقیقت‌نمایی گزارش‌های تاریخی دارند. در ادامه به تحلیل فلسفی این چالش‌های معرفتی که بنیاد شناخت مورخان از گذشته را نشانه گرفته‌اند، می‌پردازیم.

پذیرش آنکه مورخان می‌توانند اندیشه‌های کارگزاران انسانی مورد مطالعه خود را بفهمند، از مفروضات ضروری است که شرط امکان دانش تاریخی تلقی می‌شود. به بیان کالینگوود، کار مورخ صرفاً دانستن اینکه یک کنش در وضعیتی خاص و به دست کارگزار تاریخی مشخصی انجام شده، نیست، بلکه همچنین دربرگیرنده دانش و آگاهی از نیت و اندیشه‌ای که در پس پشت آن کنش^۲ پنهان است، می‌شود.^۳ شکاک ضمن درک اهمیت این مفروضه می‌پرسد آیا مورخ توانایی معرفتی لازم جهت توجیه گزارش خود از انگیزه‌عاملان تاریخی را دارد؟ پرسشی که حتی در مورد آگاهی و شناخت ما از محتویات اذهان انسان‌های پیرامونمان مطرح می‌شود؛ چنان‌که تامس نیگل^۴ استدلال می‌کند که ما تنها بدن‌های موجودات و انسان‌ها را مشاهده می‌کنیم؛ آنچه را انجام می‌دهند، می‌نگریم؛ به گفته‌هایشان گوش فرامی‌دهیم و پاسخ‌هایشان به محیط را می‌بینیم؛ اما هیچ‌یک از اینها دسترسی مستقیم به افکار، احساسات و تجربیات انسان‌ها را در اختیار ما نمی‌گذارد.^۵

شکاک در اینجا می‌کوشد مرزی بین رفتار کارگزار تاریخی و حالت‌های درونی و ذهنی او ترسیم کند. بر این اساس صرف مشاهده رفتارهای کارگزاران تاریخی نمی‌توان به حالت‌های ذهنی^۶ آنها معرفت پیدا کرد. نخست به این دلیل که حالت‌های ذهنی کارگزاران تاریخی را نمی‌توان تجربه کرد. دلیل دوم اینکه از مشاهده رفتار کارگزاران تاریخی نمی‌توان در استنباط حالت‌های ذهنی آنها

1. Subject.

2. Action.

۳. کالینگوود، اصول تاریخ، ص ۲۱۰.

4. Thomas Nagel.

5. Nagel, *What does it all mean?*, p.19-21.

6. Mental states.

سود جست. به بیانی انضمامی‌تر، درست است که گواهان و شاهدان رویدادهای تاریخی واسطه‌هایی هستند که کنش‌های عاملان تاریخی را برای مورخان روایت می‌کنند؛ اما این بدین معنا نیست که گزارش گواهان از انگیزه‌های عاملان تاریخی را بتوان به‌گونه‌ای موجه پذیرفت؛ زیرا گواهان صرفاً امکان مشاهده جلوه‌های بیرونی رفتارهای کارگزاران تاریخی، گفته‌هایشان یا آن دسته از شرایط محیطی را که جلبشان کرده است، دارند؛ مشاهده‌ای که امکان دسترسی مستقیم به حالات ذهنی کارگزاران تاریخی را فراهم نمی‌کند؛ از این‌روی فهم مورخ از کنش کارگزاران تاریخی را نمی‌توان با استناد به گواهی شاهدان رویدادهای تاریخی موجه کرد.

این استدلال شکاک را تنها در صورتی می‌توان پذیرفت که به برداشت او از هستی‌شناسی پدیده‌های انسانی و تصویری آرمانی از توجیه معرفتی متعهد شده باشیم. ذره‌گرایی^۱ عنوانی است که بدین هستی‌شناسی اطلاق می‌شود. بر اساس ایده ذره‌گرایان، هر انسان یک خویشتن یا خود کاملاً متمایز از دیگر خویشتن‌ها و خودهاست؛ برداشت هستی‌شناسانه‌ای که بر اساس آن هر فرد تنها می‌تواند به حالات منحصر به فرد آگاهی خود وقوف داشته باشد.^۲ تصور آرمانی شکاک از توجیه معرفتی نیز همان معرفت از طریق آشنایی مستقیم^۳ و بی‌واسطه از متعلق شناخت است. معیار قرار دادن این تصور مورخ را ملزم می‌کند به منظور شناخت کارگزاران تاریخی مورد مطالعه‌اش واجد تجربیات مشابه با آنان باشد. شکاک پس از آنکه این تصور معیار از شناخت و هستی‌شناسی اتمیستی را مقدمات استدلال خود قرار داد، قدم به مرحله بعدی استدلال شکاکانه خود که همان یادآوری محدودیت امکانات شناختی مورخان است، می‌نهد. در این مرحله، شکاک به محدودیت‌های منابع توجیه معرفتی مورخان ارجاع می‌دهد و تأکید می‌کند که نمی‌توان از تجربه جلوه‌های بیرونی رفتار^۴ عاملان تاریخی برای اثبات حالات ذهنی آنان سود جست. این چالش می‌کوشد امکان معرفت به محتویات اذهان عاملان تاریخی را وابسته به نوعی خاص از شواهد و قراین سازد.^۵ بر این اساس تنها تجربه مستقیم حالات ذهنی کارگزاران تاریخی است که می‌تواند به‌عنوان توجیه مناسب و تردیدناپذیری جهت احراز صدق باور ناظر بر آن حالات ذهنی به کار رود.

1. Atomism.

۲. فی، فلسفه امروزین علوم اجتماعی، ص ۵۸-۵۹.

3. Knowledge by acquaintance.

4. behaviour.

۵. شمس، ص ۲۵۲.

درمقابل اگر هستی‌شناسی کل‌گرایانه را بپذیریم، کارگزاران تاریخی دیگر یک خویشتن متمایز از دیگران نخواهند بود، بلکه نیات و انگیزه‌های آنان ماهیت اجتماعی پیدا خواهد کرد. بدین ترتیب فهم معنای کنش عاملان تاریخی برای شاهدانی که در آن اجتماع زندگی می‌کردند، میسر خواهد شد. درواقع اگر فرض را بر آن بگذاریم که ما موجوداتی فرهنگی و اجتماعی هستیم که جدا از بافت فرهنگی و اجتماعی خود درک نمی‌شویم، فهم مورخ از کارگزاران تاریخی مستلزم فهم جامعه‌ای است که کارگزاران مورد نظر در آن اجتماعی شده‌اند. حال اگر همچون شکاک شناخت به مثابه آشنایی مستقیم^۱ را معیار قرار دهیم، برخورداری از هویت اجتماعی یکسان امکان پرکردن شکاف معرفت‌شناسانه متصور برای اتمیست‌ها و عبور از مسئله اذهان دیگر^۲ فراهم می‌شود. به بیانی روشن‌تر اگر بافت فرهنگی فاعل شناسا و متعلق شناسایی یکسان باشد و هر دو فرایند جامعه‌پذیری مشابهی را طی کرده باشند، فهم و درک معانی و منویات کارگزاران انسانی مورد مطالعه مورخان ممکن خواهد بود.

این همسانی ساختار اجتماعی حاکم بر مورخ و عاملان تاریخی، فهم معنای کنش‌های کارگزاران تاریخی را امکان‌پذیر می‌کند؛ اما اگر مورخ و کارگزاران تاریخی مورد بررسی او متعلق به دو فرهنگ متفاوت باشند و الگوهای متفاوتی از رفتار اجتماعی را درونی کرده باشند، چطور؟ آیا مورخان همچنان قادر به فهم کارگزاران تاریخی و فرهنگ حاکم بر آنها خواهند بود؟ فهم متعارف مورخان بدین پرسش پاسخ مثبت می‌دهد. به بیان دقیق‌تر جامعه علمی مورخان این فرض را که اعضای یک فرهنگ می‌توانند اعضای سایر فرهنگ‌ها را - که شامل وضعیت نیاکان فرهنگی خودشان نیز می‌شود - درک کنند،^۳ به منزله یکی از شرایط امکان دانش تاریخی پذیرفته‌اند.

اینجاست که شکاک بار دیگر دست‌به‌کار می‌شود و می‌کوشد با یادآوری سرشت چندفرهنگی جهان معاصر و گذشته، چالشی جدی فراروی این شرط امکان شناخت تاریخی بنهد. بر اساس استدلال شکاک، مورخ فردی از افراد بشر و همچون دیگر افراد پدیده‌ای اجتماعی و محصول و سخنگوی آگاه یا ناآگاه جامعه‌ای است که بدان تعلق دارد و در این مقام است که با فرهنگ‌های گذشته سروکار پیدا می‌کند. جامعه شخصیت مورخ و کنشگران مورد مطالعه‌اش را به گونه‌ای شکل داده است که قابلیت زندگی بر مبنای امکانات و محدودیت‌های

1. Knowledge by acquaintance.

2. problem of other minds.

3. Murphey, *Philosophical Foundations of Historical Knowledge*, p.x.